عناصر بینامتنی در غزلیات خاقانی و حافظ

دکتر محمدرضا قاری*
پرستو احمدی**

چکیده

مقاله حاضر بر اساس اشتراکات موجود میان غزلیات خاقانی و حافظ، به سنجش آنها با یک‌دیگر از دیدگاه نقد بینامتنی پرداخته است. امروزه در ادبیات بررسی دیدگاه‌ها و روابط شاعران با یک‌دیگر جایگاه مهم و درخور توجهی پیدا کرده است. اهمیت به این کار بیشتر از این منظر شایان توجه است که تاثیرپذیری هر شاعر از دیگران به خوبی روشن و آشکار می‌شود.

مضامین و تعابیر مشابه و غزلیات هم‌وزن و هم قافیه‌ای که در اشعار این دو شاعر وجود دارد زمینه را برای این سنجش فراهم ساخته است. بر این اساس مصادیق شکل و محتوا بر پایه مباحثی در عرفان و صور خیال در اشعار خاقانی و حافظ به بحث کشیده شده است و در پایان نیز مباحثی در بررسی موسیقی در اشعار این دو شاعر بزرگ کاویده شده است.

واژه‌های کلیدی

غزل، عناصر بینامتنی، محتوا و فرم، صور خیال، موسیقی بیرونی و کناری.

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، اراک.
** کارشناس ارشد زبان وادبیات فارسی.

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

حسان‌العجم؛ خاقانی شروانی (۵۹۵ ـ۵۲۰ هـ .ق) شاعر سبک آذربایجانی، مکتب بدیع و خاصی را پایه‌گذاری نموده است که در بررسی عناصر شعر فارسی از آغاز تا عصر او، حرکت ادواری شعر را از سطح زبانی به ادبی نشان می‌دهد و نقطه عطفی را در شعر و ادب فارسی به منصه ظهور رسانده است.

این شاعر هنرمند و پرآوازه نیز، همانند سنایی و حافظ هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی مورد توجه شاعران پس از خود بوده است. از این روی، سعدی، مولانا و حافظ هر کدام به گونه‌ای از آثار او تأثیر پذیرفته‌اند.

اشتهار خاقانی به قصیده‌سرایی است. اما با این حال در دیوان او با غزل‌هایی لطیف و زیبا برخورد می‌کنیم که رایحه عشق و حالات آن، وارستگی و عرفان از آن متصاعد می‌شود که تحقیق و پژوهش در آن ذهن ما را به غزلیات ناب خواجه حافظ نزدیک می‌کند.

اما هرگز شاعر شروان در عرصه غزل به شهرت و اعتبار شاعرانی چون حافظ و سعدی نرسید، البته در این گفتار قصد خوارداشت و سبک‌انگاری سخن خاقانی در میان نیست چرا که او در میدان قصیده داد سخن را ادا کرده است. اما این نیز پیداست که شاعری چون حافظ در عرصه غزل‌سرایی ناب و جاودانه چیزی از حد اعلای سخن کم نگذاشته است. در این مقاله برآنیم که گوشه‌ای از دلایل رجحان حافظ را نسبت به خاقانی بر اساس عناصر بینامتنی نشان دهد.

در تحقیقات و پژوهش‌های انجام شده به نحوه تأثیر خاقانی در شاعران پس از او پرداخته شده است. نکته قابل تأمل، این است که در این میان حافظ بیشترین تاثیر را از او گرفته و زمینه‌های هنری و زیبا شناختی خاقانی را با گشاده‌زبانی و روانی کلام سعدی به هم آمیخته و شیوه‌ای آفریده که در ادبیات ما بی‌مانند است. (کزازی،۱۳۶۸:۱۵۵)

نمونه زیر غزلی است از خاقانی که از حیث لفظ ومضمون مورد استناد قرار گرفته است :

خاقانی:

عشق تو چون در آید شور از جهان برآید　　دلها در آتش افتد دود از میان برآید

در آرزوی رویت بر آستان کویت　　هر دم هزار فریاد از عاشقان برآید

Archive of SID

www.SID.ir

تـا تـو سـر انـدر آری صـد راز سـر بـرارد　　تـا تـو بـر در آیـی صـد دل ز جـان برآیـد...

(دیوان، ص ۵۷۹)

حافظ:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید　　یـا تـن رسـد بـه جانـان یـا جـان ز تـن برآیـد
بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران　　بگشـای لـب کـه فریـاد از مـرد و زن برآیـد
جان بر لب است و حسرت در دل که از لبانش برآید　　نگرفتـه هـیچ کـامی جـان از بـدن بـرآیـد...

(غ۲۳۳)

نظریه بینامتنی[1] چیست؟

از دیدگاه نظریه‌پردازان معاصر، متون معنایی مستقل ندارند و شکل گرفته از همان چیزی می‌باشند که «امر بینامتنی» نامیده می‌شود. یعنی فرآیند تأویل ما را شبکه‌ای از روابط متنی می‌سازند. در واقع به نوعی بین تمامی متون، متون گذشته با متون امروز و متونی که فردا نوشته خواهند شد رابطه‌ای وجود دارد. به بیان دیگر «یافتن معنا یا معانی متون، پیگیری و ردیابی این روابط است با متون دیگر و سیر و حرکتی است میان یک متن با دیگر متون؛ بنابراین معنای یک متن در ارتباط با دیگر متون شکل می‌گیرد و دریافت می‌شود.» (گراهام، ۱۳۸۵: ۱۲) این اصطلاح در قرن بیستم ریشه در تحقیقات و پژوهش‌های زبان‌شناسی به نام «فردینان دو سوسور» دارد که به مرور زمان، طی دهه‌های بعدی، نظریات متفاوتی در باب بینامتنیت توسط باختین، ژولیا کریستوا، بارت، ژنت مطرح می‌شود و بدین ترتیب جزء یکی از اصول اساسی نظریه ادبی مدرن به حساب می‌آید.

یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین جلوه‌های بینامتنیت «تاثیرپذیری» است. همان‌طور که در مقدمه ذکر شد میان غزلیات حافظ و خاقانی پیوندهای بسیاری وجود دارد. حافظ در بسیاری از سروده‌های خود چه از نظر محتوا و چه از نظر زبان تحت تأثیر فراوان خاقانی بوده است، لذا در خلال مباحثی که در این مقاله مطرح می‌شود به این جلوه از نظریه بینامتنی نیز اشاره خواهد شد.

1_inter text uality

Archive of SID

www.SID.ir

خاقانی و غزل

خاقانی به شاعر قصیده‌های بی‌نظیر مشهور گشته آن هم قصایدی که به فخامت و صلابت الفاظ و دشواری نفوذ به ذهن موصوف‌اند ولی با مطالعه در دیوان او به غزل‌های لطیفی برمی‌خوریم، در این‌جاست که پی‌می‌بریم خاقانی غزل‌گوی با خاقانی قصیده‌سرا تفاوت بسیار دارد، اما متأسفانه تا کنون کمتر کسی به زوایای ذهنی این شاعر نیرومند در وادی غزل پرداخته است.

غزل‌های خاقانی در دیوان وی به تصحیح شادروان ضیاءالدین سجادی به سیصد و پنجاه مورد می‌رسد. غزل‌های اصیل او معمولا کوتاه و بین هفت یا هشت بیت است. شادروان فروزانفر در کتاب سخن و سخنوران او را از غزل‌سرایان خوب عهد خویش می‌خواند (فروزانفر، ۶۲۰:۱۳۵۰) اما باید دانست که خاقانی از شاعران دوره تحول غزل است و غزل‌سرایی شیوه خاص او نیست، از این رو زبان غزلی او کاملا هموار نشده است دشتی در این باب می‌نویسد «احیانا به بیتی بر می‌خوریم که روانی و آسانی زبان سعدی از آن می‌چکد و پشت سر آن بیتی زمخت و خشن می‌آید:

بالای سرایستاده روزم　　در پستی غم فتاده جانم
چون رمی آهن ز بند آهن　　پالوده سوخته روانم

به نظر او از میان شاعران قدیم خاقانی را می‌توان پایه‌گذار سبک هندی دانست زیرا بین او و گویندگان سبک هندی در باریک‌خیالی، مضمون‌یابی و به کارگیری تعبیرات مجازی شباهت بسیاری دیده می‌شود:

خاقانی:

زلزله غم فتاد در دل ویران　　سوی مژه گنج شاهوار برآمد

صائب:

سیل را گنج شمارد دل ویرانه ما　　برق را تنگ در آغوش کشد دانه ما

خاقانی:

صبا از خاطرت بویی به گل داد　　ز شادی چند پیراهن بیفزود

Archive of SID

www.SID.ir

صائب:

هـــزار ســـوزن اشـــکم فـــزود بـــر مژگـــان　　کســی کــه بــر تــن او دوخــت پیــرهن نــازک

همچنین در مورد حافظ می‌گوید به خاقانی توجهی آشکار و آگاهانه داشته است (دشتی،۴۱: ۱۳۶۴)

فرم غزل‌ها

با کمی دقت در غزلیات خاقانی متوجه می‌شویم که آنها از نظر ساختار یکسان هستند و بسیاری از آنها در فرم و مضمون کاملاً یک‌دست و هماهنگ‌اند. آنچه مسلم است و در غزلیات حافظ و خاقانی مشهود است کمرنگ بودن محور عمودی در غزلیات حافظ است هر چند رشته‌ای نامریی می‌تواند ابیات غزل را به هم مرتبط سازد و در مقابل آن، ابیات در غزلیات خاقانی به طور محسوس به یک‌دیگر پیوند دارند این ارتباط بیشتر به چشم می‌خورد دقت در نمونه زیر از خاقانی به عنوان شاهد بر این مدعا کافی است:

طبع تو دمساز نیست چاره چه سازم　　کین تو کمتر نگشت مهر چه بازم

تیر جفایت گشاده راه سرشکم　　تیغ فراغت درید پرده رازم

از شب هجران بپرس تا به چه روزم　　زآتش سودا ببین که در چه گدازم

زهره آن نیستم که پای تو بوسم　　پس به چه دل دست به سوی زلف تو یازم

باز نیازم به شاهد و می و شمع　　هر سه توئی زان به سوی توست نیازم

(دیوان، ص ۶۴۰)

محتوا درغزل

با مطالعه و کمی دقت در غزلیات خاقانی متوجه می‌شویم که آنها عمدتا در مضامین عاشقانه، عارفانه و تا حدودی قلندرانه سروده شده‌اند. غزل‌های عاشقانه خاقانی که بیشترین تعداد غزل در دیوان او را شامل می‌شود از زیباترین غزل‌های او به شمار می‌رود و به گفته شمیسا تا اواخر قرن شش حتی غزل عارفانه هنوز تحت‌الشعاع غزل عاشقانه بود به گونه‌ای که مضامین عرفانی در حقیقت، تعبیر و تفسیری از اشعار عاشقانه بود (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۰) بنابراین

Archive of SID

www.SID.ir

بیشترین مضامین آنها در وصف جمال معشوق، آرزوی وصال، بی‌قراری‌های هجران و... می‌باشد:

درّ خوشاب را لبت سخت خوش آب می‌دهد نرگس مست را خطت خوب سراب می‌دهد

(دیوان، ص۶۱۵)

به دو میگون لب پسته دهنت به سه بوسه خوش فندق شکنت

(دیوان، ص ۵۶۸)

در برخی غزلیات او نشانه‌هایی از عشق‌های قرن چهارم و پنجمی و به اصطلاح زرطلب وعشرت‌مدار به چشم می‌خورد همانند این دو غزل:

از دیده به بالاش فرو بارم گوهر آن سنگدل افسوس که گوهر نپذیرد

(دیوان، ص۵۷۹)

آخر چه موجب است که بازار حدیث وصل کم کرده‌ای و در سخن زر فزوده‌ای

(دیوان، ص۶۷۳)

البته عشق قلاشانه و قلندروار هم کم ندارد:

دل پیش کش تو جان نهادست عشقت به دل جهان نهادست

(دیوان، ص۵۵۵)

یکی دیگر از مضامین ناخوش که در شعر شاعران سابقه‌ای بس طولانی دارد، تشبیه خود به «سگ» در برابر معشوق یا ممدوح است که به آن در اصطلاح «سگیه» می‌گویند، این مضمون در سده ششم توسط انوری، خاقانی و نظامی شیوع می‌یابد و نشانی از پیدایش روحیه تذلل و خوارخویشتنی از این ایام به بعد است:

تن کو سگ توست هم به کویت بر شاخ گلشن بناز بستیم

(دیوان، ص۶۴۲)

خود را سگ کوی تو گمان بردم این قدر گمان خطا نبایستی

(دیوان، ص۶۷۰)

حافظ ظاهرا آن را زیاد خوش نمی‌دانسته و در سراسر غزل‌هایش تنها دو سه مورد مشمول این مضمون می‌شود، عشق در دیوان او والاترین مقام را دارد، از دیدگاه او حریم عشق را درگه

Archive of SID

www.SID.ir

بسی والاتر از عقل است، او عشق انسانی را مثل عشق الهی می‌داند و عشق زمینی را آغازی برای عشق الهی و رسیدن به مراتب بالا. «حافظ چه شد ار عاشق و رند است و نظر باز / بس طور عجب لازم ایام شباب است»

برای نمونه به مطلع بعضی از اشعار خواجه که انسجام بیشتری دارد و عمدتا در عشق زمینی و خطاب به معشوق زمینی است اشاره می‌شود:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را　　به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(غ۳)

گل در برو می در کف و معشوق به کام است　　سلطان جهانم به چنین روز غلام است

(غ۴۶)

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند　　همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

(غ۱۹۲)

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان　　که به مژگان شکند قلب همه صف‌شکنان

(غ۳۸۷)

مضامین مشترک عاشقانه

عشق موهبت آسمانی است

خاقانی:

عشق تو قضای آسمانی است　　وصل تو بقای جاودانی است

(دیوان، ص۵۵۶)

حافظ:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است　　عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

(غ۱۵۴)

شرط توفیق در عشق، بی‌خبری از کائنات و هستی است

خاقانی:

عاشق آن است کو به ترک مراد　　هر چه هستی است رایگان بخشد

(دیوان،ص۵۹۰)

Archive of SID

www.SID.ir

حافظ:

ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی　　وانگه برو که رستی از نیستی و هستی

(غ۴۲۶)

نهفتن راز عشق

خاقانی:

خواهم که راز عشقت پنهان کنم ز یاران　　صحرای آب و آتش پنهان چگونه باشد

(دیوان، ص۶۰۰)

حافظ:

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید　　مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

(غ۲۰۰)

جان نثار کردن از برای معشوق

خاقانی:

هزار جان مقدس، فدای روی تو باد　　که زیر دامن زلف تو سایه پرورد است

(دیوان ص۵۶۰)

حافظ:

مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد　　هزار جان گرامی فدای جانانه

(غ۴۲۷)

یک لحظه بی‌معشوق سالی است

خاقانی:

گفتم ای نگارین، این گریه بر چه داری　　گفتا که بی‌جمالت روزی بود چو سالی

(دیوان، ص۶۶۵)

حافظ:

آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی　　وان دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی

(غ۴۶۴)

Archive of SID

www.SID.ir

معشوق در پی شکار عاشق

خاقانی:

تو شکار من و من کشته تو ناوک‌انداز شکارا که تویی

(دیوان، ص۶۷۲)

حافظ:

یارب این بچه ترکان چه دلیرند به خون که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند

(غ ۱۸۵)

معشوق جفاکار است

خاقانی:

ز خوبان جز جفاکاری نیاید ز بد عهدان وفاداری نیاید

(دیوان، ص۶۰۵)

حافظ:

گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز گفتا ز خوب رویان این کار کمتر آید

(غ ۲۳۱)

عرفان در غزل

قرن ششم، قرنی است که مایه‌های عرفانی شعر نضج یافته است. رواج غزل در قرن ششم مقارن اوج تصوف است، در این میان انوری، ظهیر، جمال و کمال اصفهانی و سعدی از نظر لفظ و سنایی، عطار، خاقانی، نظامی و مولوی از نظر معنی (تصوف) غزل را ترقی می‌بخشند تا آنکه حافظ به وجود می‌آید و غزلیات او غایت غزل فارسی هم از لحاظ لفظ و هم از نظر معنا می‌شود (شمیسا، ۷۴:۱۳۷۰)

نظریات پراکنده‌ای در مورد بعضی از جنبه‌های خاقانی وجود دارد، برخی به اعتبار شخصیت خاقانی که مردی مغرور و پرتوقع است، او را به عنوان شاعری عارف مسلک نمی‌پذیرند، برخی دیگر مضامین باریک موجود در غزلیات خاقانی را در باب فقر و تجرّد،رنگی از معنویت و معرفت می‌دانند که خاقانی را مثل سنایی اهل درون و معنی و عرفان معرفی می‌کند (زرین کوب،۱۴۶:۱۳۷۳) برخی دیگر بلند پروازی‌های روح او را وارستگی می‌دانند و معتقدند

Archive of SID

www.SID.ir

که این فروغ‌های عرفانی را نباید با وارستگی فکری افرادی چون بوسعید و مولانا اشتباه گرفت. (دشتی،۱۶۳:۱۳۶۴) با تمامی این احوال هر خواننده‌ای پس از خواندن غزلیات خاقانی با مضامینی هم‌چون: بی‌خودی و سرمستی، تسلیم محض در برابر دوست، بی‌باکی و تحول در عشق و ترک هستی نفسانی بر می‌خورد که حاکی از غزل عارفانه است. روش او در این جنبه از شعر در حقیقت از سبک سنایی منشعب است و قسمتی از اشعارش به ویژه قصایدش به تقلید اوست.

دوغزل زیر نمونه‌ای از عالی‌ترین غزل‌های عرفانی خاقانی هستند:

بر سر بازار عشق آزاد نتوان آمدن بنده باید بودن و در بیع جانان آمدن

عشق بازان را برای سر بریدن سنت است بر سر نطع ملامت پایکوبان آمدن

(دیوان، ص۶۵۲)

دارم سر آن که سر برآرم خود را ز دو کون بر سر آرم

(دیوان، ص۶۵۹)

خاقانی در دیوان خود موارد فراوانی به مذّمت دنیا می‌پردازد و مردم روزگار را دغل پیشه می‌پندارد که این نیز یکی از موتیف‌های اساسی عرفان است:

از دغل بازان نو، یک جنس کو و ز حریفان کهن، یک تن کجاست

(دیوان،ص۵۶۰)

این موضوع در دیوان حافظ نیز بارها مطرح شده است:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است

کمابیش نیمی از غزلیات و ابیات عاشقانه حافظ، عرفانی است. اینک به چند نمونه از مشابهت‌های عرفانی این دو شاعر اشاره می‌شود:

طلب

خاقانی:

پای طلبم سست شد از سخت دویدن هر سو که شوم راه به سوی تو ندیدم

(دیوان، ص۶۴۰)

Archive of SID

www.SID.ir

حافظ:

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به　　در سر کوی تو از پای طلب ننشسته‌ام

(غ۳۱۴)

خرقه

خاقانی:

دل ازرق پوش و ترکان زرق پاشند　　دلت را خرقه زایشان تازه گردان

(دیوان،ص۶۴۸)

حافظ:

داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید　　خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند

(غ۱۷۵)

ترک‌خودی

خاقانی:

خار پای خود منم خود را ز خود فارغ کنم　　تا دوئی یکسو شود هم من تو گردد هم تو من

(دیوان،ص۶۵۵)

حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست　　تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(غ۲۶۶)

همت

خاقانی:

دل عاشق به جان فرو ناید　　همتش بر جهان فروناید

(دیوان،ص۵۹۰)

حافظ:

عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد　　هر که را در طلبت همت او قاصر نیست

(غ۷۰)

Archive of SID

www.SID.ir

غزلیات قلندرانه یا مغانه

در کنار مضامین عاشقانه و عارفانه، تعداد قابل ملاحظه‌ای از غزلیات خاقانی را اصطلاحات قلندری هم‌چون خرابات، دردخوار، خمخانه و می در برگرفته که نشان‌دهنده تفکرات قلندری در شعر اوست. خود لفظ «قلندر» نیز به معنای اصطلاحی آن و آن‌چنان که در شعر حافظ به کار می‌رود در شعر خاقانی فراوان دیده می‌شود. «قلندریه در قرن ۶ نسبت به ظاهر خود بی اعتنا بودند و بجای رفتن به مسجد و کعبه به کلیسا و میخانه می‌رفتند و تمام قلندریات سنایی و خاقانی شارح همین شیوه است ولی مفهوم قلندر در اشعار حافظ در این حد متوقف نیست و مقامی بالاتر و برتر دارد و به قول او: هزار نکته باریک‌تر زمو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند.» (مرتضوی،۱۳۶۵ :۱۴۳)

ابیات زیراز غزلیات او از جمله زیباترین اشعار قلندرانه اوست. ضمن این که در بردارنده عمیق‌ترین آموزه‌های عرفانی است یعنی همان عبادت حق تنها به خاطر حق نه برای امید بهشت و نه از بیم دوزخ:

تا حضرت عشق را ندیمیم در کوی قلندران مقیمیم
هم میکده را خدایگانم هم دُرد پرست را ندیمیم
کوشنده نه از پی بهشتم جوشنده نه از تف جحیمیم
ما بنده اختیار یاریم و آزاد ز جنت نعیمیم

(دیوان، ص۶۲۹)

در این‌باره یان ریپکا نیز اهمیت قلندریات خاقانی و تاثیر آن را بر شاعرانی چون عطار و به ویژه حافظ بیان داشته است.

در غزلی با مطلع:

الصبوح ای دل که ما بزم قلندر ساختیم چون مغان از قله می قبله‌ای در ساختیم

(دیوان،ص ۶۳۰)

تا بدان جا پیش می‌رود که از کنار نهادن سبحه سخن به میان آورده، گویی احوال را خود در دوران کمال تجربه کرده است:

بر پری روی سلیمانی بر افشاندیم پاک سبحه‌ها کز اشک داوودی مزور ساختیم

Archive of SID

www.SID.ir

(دیوان،ص۶۳۱)

و نیز در غزلی دیگر که قصاص جان خود را از فلک می‌خواهد:

در صبوح آن راح ریحانی بخواه دانه مرغان روحانی بخواه
گر به مستی دست یابی بر فلک زو قصاص جان خاقانی بخواه

(دیوان،ص۶۶۲)

کلمه «رند» نیز در چند مورد از غزلیات خاقانی دیده شده:

مگو شاه سلطان اگر مرد دردی ز رندان وقت آشنایی طلب کن

(دیوان،ص۵۹۵)

اما حافظ بدین مفاهیم تمایل بیشتری نشان می‌دهد: رند نظرباز، رند کریم‌الطبع، وارسته...

ترکیبات و مشابهت‌های نظام الفاظ

بی‌شک سخن حافظ یکی از مشخص‌ترین شیوه‌های ادبی ایران است. وجه تمایز آن هم‌چون آثار سایر سرایندگان بزرگ در گزینش مفردات، کشف ترکیبات خاص و تلفیق آنها در جمله است. نکته دیگر اینکه آقای دشتی در این‌باره می‌نویسند: «شیوه سخن حافظ خویشاوندی نزدیکی به شعر خاقانی دارد که به تناسبات لفظی و رعایت صنایع شعر اهمیت خاصی می‌دهد.» (دشتی،:۱۳۸۶:۶۰)

با بررسی در غزلیات هر دو شاعر به موارد متعددی از این نوع بر می‌خوریم که در دو شاعر همسان است.

از جمله آنها لفظ «آن» با معنانی خاصی که در اشعار حافظ و خاقانی دیده می‌شود:

خاقانی:

تا ملاحت را به حسن آمیخته است هر که آن بیند آن می‌خواندش

(دیوان،ص۶۲۳)

حافظ:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد

(غ۸۷)

Archive of SID

www.SID.ir

ارغنون

خاقانی:

ناله خاقانی از گردون گذشت کارغنون عشق تیز آهنگ داشت

(دیوان،ص۵۵۶)

حافظ:

در زوایای طرب خانه جمشید فلک ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع

(غ۲۹۳)

الغیاث

خاقانی:

ای قوم الغیاث که کار اوفتاده‌ایم یاری دهید که از کار اوفتاده‌ایم

(دیوان،ص۶۳۱)

حافظ:

دین و دل بردند و قصد جان کنند الغیاث از جور خوبان الغیاث

بوالعجب

خاقانی:

درد عشق تو بوالعجب دردیست که چو درمان کنم بتر گردد

(دیوان،ص۶۰۶)

حافظ:

زیرکی را گفتند این احوال بین خندید و گفت صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی

(غ۴۷۰)

ذره و آفتاب

خاقانی:

ذره نماید آفتاب ار به جمال تو رسد عین کمال خسته باد ار به کمال تو رسد

(دیوان،ص۵۸۱)

حافظ:

Archive of SID

www.SID.ir

کمتر از ذره نه‌ای پست مشو، مهر بورز تا به سرچشمه خورشید رسی رقص کنان

جدای از ترکیبات مذکور ترکیبات دیگری هستند که البته تعدادشان کمتر است که در این‌جا تنها به ذکر کلمه اکتفا می‌کنیم: بنامیزد، من یزید، مالک‌الرقاب، شهرآشوب، شهسوار، شاهراه، راوقی و ...

ترکیبات وصفی

خاقانی:

یوسف گم گشته ما زیر بند زلف توست که گهی ما را خبر زان زلف خم در خم

(دیوان،ص۵۶۲)

حافظ:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

(غ۲۵۵)

خاقانی:

از جور یار پیرهن کاغذین کنم کو کاغذ و سر قلم از من دریغ داشت

(دیوان،ص۵۵۷)

حافظ:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک رهنمودیم به پای علم داد نکرد

(غ۱۴۴)

خاقانی:

در صبوح آن **راح ریحانی** بخواه دانه مرغان روحانی بخواه

(دیوان،ص۶۶۲)

حافظ:

از گل پارسیم غنچه عیشی بفرست حبذا دجله بغداد و **می ریحانی**

(غ۴۷۲)

خاقانی:

شعر تر خاقانی چون در لبت آویزد گویی که همه آتش با آب درآمیزد

Archive of SID

www.SID.ir

(دیوان،ص۶۸۹)

حافظ:

رقص بر **شعر تر** و ناله نی خوش باشد خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند»

(غ۱۵۷)

خاقانی:

کرده‌ام توبه ز می‌خوردن لیک لب میگون تو توبه شکن است

(دیوان،ص۵۶۴)

حافظ:

هر دم به یادآن لب میگون و چشم از خلوتم به خانه خمار می‌کشی

(غ۴۵۹)

ترکیب اضافی

خاقانی:

تا خون من چون آب نخوردی به نوک در جستجوی کشتن من آب وا نخوردی

(دیوان،ص۶۷۴)

حافظ:

مزن بر دل به نوک غمزه تیرم که پیش چشم بیمارت بمیرم

(غ۳۳۲)

خاقانی:

کوی این لب خاکین ما را در سفالین باده ده **جام جم** بر سنگ زن کز جام وز جم فارغیم

(دیوان،ص۶۳۰)

حافظ:

دلی که غیب نماست و **جام جم** دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

(غ۱۱۹)

نکته‌ای که در این‌جا لازم به ذکر است این است که خاقانی، در کلیه موارد مفهوم عادی و اساطیری «جام جم» یعنی جامی که همه چیز دنیا در آن جلوه‌گر است را مد نظر قرار داده ولی

Archive of SID

www.SID.ir

حافظ مفهوم عالی عرفانی را.

علاوه بر ترکیباتی از این دست، گاه عبارات و جمله‌هایی یافت می‌شود که در اشعار خاقانی و حافظ مشترک است که بعضی از آنها کاملاً شبیه به هم و بعضی دیگر با اندک تفاوتی به کار رفته‌اند:

خاقانی:

سینه من کاسمان در خون اوست از خرابی (محنت‌آباد) است باز

(دیوان،ص۶۲۲)

حافظ:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج (محنت آباد) است

(غ۳۷)

خاقانی:

(شب تار و ره دور) و خطر مدعیان تا در دوست ندانم به چه عنوان برسم

(دیوان،ص۶۸۴

حافظ:

(شب تار است و ره) وادی ایمن در پیش آتش طور کجا موعد دیدار کجاست

(غ۱۹)

خاقانی :

(طرف کله کژ بر زده)، گوی گریبان گم بند قبا باز آمده، گیسو به دامان تا کجا

(دیوان،ص۵۴۹

حافظ:

نه هر که (طرف کله کج نهاد) و تند نشست کلاهداری و آیین سروری داند

(غ۱۷۷)

خاقانی:

(بر بوی آنکه) بوی تو جان بخشدم چو می جان بر میان گداخته چون ساغر آیمت

(دیوان،ص۵۷۳)

Archive of SID

www.SID.ir

حافظ:

(بر بوی آنکه) در باغ یابد گلی چو رویت　　آید نسیم و هر دم گرد چمن بر آید

(غ۲۳۳)

خاقانی:

دارم از چرخ تهی دو (گله چندان که)　　دو جهان پر شود ار یک گله سر باز کنم

(دیوان،ص۵۴۳)

حافظ:

دارم از زلف سیاهش (گله چندان که)　　که چنان زو شدم بی سر و سامان که مپرس

(غ۲۷۱)

پاره‌ای از مضامین مشترک

دربسیاری از غزل‌ها خاقانی گفتگوی با باد و نسیم دارد، گویی این باد صبح همان نقشی را دارد که باد صبا در شعر حافظ:

خاقانی:

ای صبحدم ببین که کجا می‌فرستمت　　نزدیک آفتاب وفا می‌فرستمت

این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان　　کس را خبر مکن که کجا می‌فرستمت

(دیوان،ص۵۵۷)

حافظ:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت　　بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت

حیف است طایری چو تو در خاکدان غم　　زینجا به آشیان وفا می‌فرستمت

(غ۹۰)

توجه به مغان و شراب

خاقانی نیز همانند بسیاری از شاعران آن دوران از باده و مستی بسیار سخن رانده است و وصف‌های لطیف و گوناگون او از باده و ستودن آن به حدی است که صبوحی و صبح مکررترین موضوعی است که از زبان وی جاری شده است که او را شیفته باده نشان می‌دهد ولی او نیز هم‌چون حافظ حد را نگه داشته و می‌گساری را در مقابل صدها عمل ناپسند دیگر قرار

Archive of SID

www.SID.ir

می‌دهد:

خاقانی:

می‌خوری به که روی طاعت بی درد کنی　　اندکی درد به از طاعت بسیار مرا

(دیوان،ص۵۵۱)

حافظ:

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب　　بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنی

(غ۴۸۰)

خاقانی:

بانگ آمد از قنینه کآباد بر خرابی　　هاآب کار عشرت گر مرد کار آبی ...

(دیوان،ص۶۷۸)

حافظ:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن　　دور فلک درنگ ندارد شتاب کن ...

(غ۳۹۶)

خاقانی:

تیره زلفا باده روشن کجاست　　دیر وصلا رطل زود افکن کجاست

(دیوان،ص۵۶۰)

حافظ:

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد　　شعری بخوان که با آن رطل گران توان زد

(غ۱۵۴)

توبه نکردن از می

خاقانی:

حدیث توبه رها کن سبوی باده بیار　　سرم کدو چه کنی یک کدوی باده بیار

(دیوان،ص۶۱۹)

حافظ:

حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ　　که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر

Archive of SID

www.SID.ir

(غ۲۵۶)

مغان

خاقانی:

چون مرغ قنینه زد صلای می با پیر مغان موافقی باید

(دیوان، ص۵۹۲)

خاقانی :

سفر کعبه به صد جهد برآوردم و رفت سفر کوی مغان است دگر بار مرا

با بررسی در اشعار خاقانی متوجه می‌شویم که به مغ در معنا و مفهوم لغوی آن پرداخته است یعنی کسانی که به ساختن و خرید و فروش شراب می‌پرداختند اما در دیوان حافظ به علت بسامد بالای این گونه لغات، تبدیل به رمزی شده است که از آن بوی وارستگی می‌آید و از این رو حافظ در خرابات مغان نور خدا می‌بیند.

ستیزه عقل و عشق

از دیرباز در ادبیات عاشقانه و عارفانه همواره ستیز میان عقل و عشق وجود داشته است و معتقدند آنجا که عشق ظهور می‌کند برای عقل جایی باقی نمی‌ماند، حافظ و خاقانی در موارد بسیاری این مضمون را بیان کرده‌اند و هر دو نیز از طرفداران عشق هستند:

خاقانی:

در کوی عشق دیوی و دیوانگی است عقل بس عقل کو ز عشق ملامت گزین

(دیوان، ص۵۶۸)

در معرکه عشق او عقلم سپر افکند کان حمله که او آرد ستم نپذیرد

(دیوان، ص۶۱۴)

حافظ:

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

(غ۱۸۸)

غیاث کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شبنمی است که بر بحر می‌کشد رقمی

(غ۶۴۳)

Archive of SID

www.SID.ir

غم واندوه

غم‌پرستی شیوه مردان راه عشق است و سّر رهایی از جهان خاکی که این مضمون در دیوان هر دو شاعر به وفور دیده می‌شود:

خاقانی:

مرد آن بود که از سر دردی قدم زند　　درد آن بود که بر دل مردان رقم زند
آن را مسلم است تماشا به باغ عشق　　کو خیمه نشاط به صحرای غم زند

(دیوان، ص۶۱۳)

حافظ:

روزگاریست که سودای بتان دین من است　　غم این کار نشاط دل غمگین من است

(غ۵۲)

بی‌وفایی دنیا

خاقانی:

این چه حدیث است باز من که و عشق تو　　خاصه وفا در جهان گوهر نایاب شد

(دیوان، ص۵۹۵)

حافظ:

زنهار تا توانی اهل نظر میازار　　دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده

(غ۴۲۵)

مضامین پارادوکسی

این‌گونه مضامین در غزل‌های خاقانی به وفور دیده می‌شود از این لحاظ گویا در اشعار شاعران بعدی مانند حافظ تأثیر گذاشته است.

خاقانی:

کفر است راز عشقت پنهان چرا ندارم　　دارم به کفر عشقت ایمان، چرا ندارم!

(دیوان، ص۶۳۵)

حافظ:

حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب　　کافر عشقت ای صنم گناه ندارد

Archive of SID

www.SID.ir

(غ۱۲۷)

خاقانی:

مترس اگرچه به صد بند دردبسته شدی　　کنون که بنده مایی زهر غم آزادی

(دیوان، ص ۶۸۹)

حافظ:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است　　اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

(غ۳۵)

خاقانی:

درد آن بود که بر دل مردان رقم زند　　کاو خیمه نشاط به صحرای غم زنم

(دیوان، ص ۶۱۳)

حافظ:

چو غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد　　ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم

(غ۳۶۸)

صنایع ادبی

با توجه به بررسی‌های انجام شده هر دو شاعر از صنایع بدیعی به صورت گسترده استفاده کرده‌اند در این میان صنعتی که در اشعار آنان از برجستگی بیشتری برخوردار است «ایهام» است. هر دو سخت به این آرایه معنوی دل بسته‌اند و از آن در ساختن مضامین خیال‌انگیز و موهم سود برده‌اند، حافظ چنان ترکیبات ایهام‌انگیز و متناسب می‌سازد که گاهی از دو معنی گذشته و چند معنی را به ذهن می‌آورد، او را در این صنعت می‌توان پیرو خاقانی دانست، چنان که دکتر کزازی نیز می‌گوید: «بافت زیباشناختی در سخن حافظ و خاقانی کمابیش یکسان است، خاقانی از آرایه‌های سخن بیشتر ایهام، ایهام تناسب، تضاد، همبستگی (مراعات‌النظیر)، آخشیج، چشمزد (تلمیح) را به کار می‌گیرد؛ حافظ هم»

(کزازی۱۳۶۸:۲۶).

خاقانی مواد اصلی یعنی الفاظ را به دست آورده و عرضه داشته و گاهی آنان را با تکلف و تصنع به هم آمیخته است اما حافظ آنها را نرم‌تر و تراشیده‌تر به کار برده است، اغراق نیست که

Archive of SID

www.SID.ir

بگوییم حافظ در این زمینه اعجاز کرده است.

در این‌جا به نمونه‌هایی از این نوع اشتراکات اشاره می‌کنیم:

خاقانی:

گفتم به دل که تحفه آن بارگاه انس گر زر خشک نیست سخن‌های تر فرست

(دیوان،ص۵۵۹)

حافظ:

ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب که بوی باده مدامم دِماغ تر دارد

(غ۱۱۶)

تر (ایهام تضاد): ۱ـ تازه ۲ ـ خیس در تضاد با خشک

خاقانی:

تا رخ و رای تو را در نرسد چشم بد مردم آن چشم‌ها جمله سپند تو باد

(دیوان، ص۵۸۷)

حافظ:

ز گریه مر دم چشم نشسته در خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است

(غ۵۴)

مردم: ۱ـ مردم ۲ـ مردمک

خاقانی:

ور ز خطتت برون نهم پای، ز بحر گردنم هم سر زلف سرکشت تاب طناب می‌دهد

(دیوان، ص۶۱۵)

حافظ:

بی زلف سرکشت سر سودایی از ملال همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

(غ۳۶۵)

زلف سرکش: ۱ـ دراز ۲ـ نافرمان

خاقانی:

گفتم که به صبر از تو، هم پخته شود کارم امروز یقینم شد کاندیشه خام است آن

Archive of SID

www.SID.ir

(دیوان، ص۶۵۳)

حافظ:

ساقیا یک جرعه زآن آب آتشگون که من در میان پختگان عشق او خامم هنوز

(غ۲۶۵)

خام (ایهام تضاد) :۱ـ بی‌تجربه۲ـدرتضاد با کلمه پخته

خاقانی:

من بسته دام تو، سرمست مدام تو آوخ که چه دام است این، یارب چه مدام

(دیوان، ص۶۵۳)

حافظ:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

(غ۱۱)

مدام: ۱ـ شراب ۲ـ همیشگی

خاقانی:

چون بوی تو دیدم نفس صبح وز غیرت در آینه صبح به بوی تو ندیدم

(دیوان، ص۶۴۰)

حافظ:

نفس نفس اگر از باد نشنوم بویت زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک

(غ۲۹۹)

بو: ۱ـ رایحه ۲ـ اثر و نشان

خاقانی:

دور ازتو گشد روز عمرم نزدیک شد آفتاب زردش

(دیوان، ص۶۲۳)

حافظ:

دور از رخ او دم به دم ازچشمه چشمم» سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت

(غ۸۲)

Archive of SID

www.SID.ir

دور از تو : ۱ـاز دوری تو ۲ـ از تو دور باد

کنایه

از دیگر صور خیال که بسامد بالایی در غزلیات خاقانی دارد و قسمت اعظم اشعار او را در بر گرفته «کنایه» است و این طور به نظر می‌رسد که شاعر هنگام سرودن غزل، عمدا، بنای کلام خود را بر معانی و مفاهیم کنایی قرار داده است. از جمله غزلی با مطلع زیر:

لعل او بازار جان خواهد شکست خنده او مهر کان خواهد شکست

(دیوان، ص ۵۵۷)

با کنایاتی نظیر: پرده دیدن، محمل برشکستن، خار در چشم شکستن، طلسم شکستن، پل برشکستن. در این قسمت کنایات مشترک بین حافظ و خاقانی که بیشتر از نوع ترکیب فعلی و تعداد کمتری از نوع صفت و ترکیب وصفی می‌باشند، بیان می‌گردد:

خاقانی:

بر درش حلقه به گوشم چو درش از در آن نالهء مرتب چه خوش است

(دیوان،ص ۵۷۰)

حافظ:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از تو به مبارکبادم

(غ ۳۱۰)

حلقه به گوش داشتن: کنایه از بندگی

خاقانی:

تو دود برکنی و در آتش نهیم نعل من نعل اسب نبندم و چون آذر آیمت

(دیوان،ص ۵۷۳)

حافظ:

در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم کز سر زلف درخش نعل در آتش دارم

(غ ۳۲۱)

نعل در آتش نهادن: کنایه از بی قراری

خاقانی:

Archive of SID

www.SID.ir

زلف تو گر خاتم از دست سلیمان دره بود آن بر او بگذار و زلعلش یکی خاتم فرست»

(دیوان، ص۴۶۲)

حافظ:

از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

(غ ۱۵۷)

خاتم یافتن یالعل گرفتن از معشوق: کنایه از بوسه ربودن.

خاقانی

طرف کله کژ بر زده، گوی گریبان گم شده بند قبا باز آمده، گیسو به دامان تا کجا»

(دیوان،ص۵۴۹)

حافظ

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند

(غ۱۴۷)

طرف کلاه کژ نهادن: کنایه از صاحب مقامی

خاقانی

در گوشه‌ها هزار جگر گوشه خورده‌ای وز کبر گوشه کله اندر شکسته‌ای

(دیوان،ص۶۹۴)

حافظ:

می‌خورد خون دلم مردمک دیده سزاست که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم

(غ۳۱۷)

جگر گوشه: کنایه از فرزند، دلبند

در مورد تصاویر شعری، خاقانی شنونده خود را نادان و کم‌سواد فرض نمی‌کند، بلکه مخاطب او ادبا، شعرا و هنرمندان هستند، به همین دلیل هرگز از ابهام هنری خود کم نمی‌کند و به بیان دیگر شعرش را توضیح نمی‌دهد چنان‌که دکتر ضیاءالدین سجادی در مقدمه دیوان خود می‌گوید: «خاقانی در پی نان نیست» بلکه«در پی کمال هنری است» این شیوه شاعران نوگرا و پویاست، حافظ هم همین‌طور است و می‌گوید خواننده من می‌باید به کوشش ذهنی اقدام کند.

Archive of SID

www.SID.ir

تلمیح

داستان‌ها و رویدادهای شورانگیز نیاکان ما، موضوع دیگری است که در اشعار خاقانی و حافظ با لطف و شیرینی زبان برجستگی ویژه‌ای پیدا کرده است.

داستان آدم

خاقانی:

آدم فریب گندمگون عارضی بدید　　شد در بهشت عارض آن حورعین

(دیوان، ص۵۶۸)

حافظ:

خال مشکین که بدان عارض گندمگون است　　سر آن دانه که شد رهزن آدم با اوست

(غ۵۷)

داستان رستم و افراسیاب

خاقانی:

صبح چون رخش رستم اندر تاخت　　می چو تیغ افراسیاب دهید

(دیوان، ص ۵۹۴)

حافظ:

شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستم　　سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

(غ۴۶۱)

داستان سلیمان و مور

خاقانی:

اگر ملک سلیمان به کف آرد　　هم مور بود بر سر خوان سگ کویت

(دیوان، ص۵۷۵)

حافظ:

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست　　سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با

(غ۲۷۸)

داستان سیاوش

Archive of SID

www.SID.ir

خاقانی:

شرط صبوحی بود گاو زر و خون رز خون سیاوش بده، گاو فریدون بیار

(دیوان، ص۶۱۹)

حافظ:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنوند شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد

(غ۱۰۵)

تشبیهات

با نگاهی به غزلیات خاقانی متوجه می‌شویم که اشعار او سرشار از وصف‌ها و تشبیهات زیباست هر چند قبل از خاقانی هم این‌گونه وصف‌ها وجود داشته و به گفته مرحوم فروزانفر مسائل عادی و روزمره است؛ اما نکته‌های تازه‌ای که این شاعر در مقوله بیان کشف کرده چیزی است که در وصف‌های پیشینیان او دیده نمی‌شود و در واقع همان چیزی است که دکتر شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر بیان کرده و آن را به «رستاخیز کلمات» تعریف نموده است. و تأویل گران متن و نقد ادبی به «آشنایی‌زدایی» خاقانی تعبیر کرده‌اند.(علوی مقدم، ۱۰۵:۱۳۷۷)

برای مثال در باب عشق، وصل، هجران که از مهم‌ترین موتیف‌های غزل می‌باشند این‌گونه هنرپردازی می‌کنند: کعبتین عشق، ارغنون عشق، ششدر عشق، خندق غم، صحرای غم، نقد وصال، آب فراق، آتش هجران و...

اینک نمونه‌ای از تشبیهات مشترک بین دو شاعر را می‌آوریم:

خاقانی:

خاقانیا سپاه غم آمد به منزلی جان را دو اسبه خیز به خدمت بدر فرست

(دیوان،ص۵۹۹)

حافظ:

غمی که چون سپه زنگ ملک دل بگرفت ز خیل شادی روم رخت بزداید

(غ۹۱)

خاقانی:

آتش رخسار او دیدم سپند او شدم ام بی من از من نعره سر برزد پشیمان آمدم

Archive of SID

www.SID.ir

(دیوان، ص۶۴۴)

حافظ

بر آتش رخ زیبای او به جای سپند　　به غیر خال سیاهش که دید به دانه

(غ۴۲۷)

خاقانی

سینه‌ام زان پس که چون گوهر بسفت　　چون صدف بشکافت پس مرهم نکرد

(دیوان، ص ۵۸۱)

حافظ

جان به شکرانه کنم صدف گر آن دانه در　　صدف سینه حافظ بود آرامگهش

(غ۲۸۹)

از آنجا که ما با خاقانی و حافظ در قسمت تصویرآفرینی (صنایع معنوی) به جهان دلکش خیال آنها خواهیم شناخت لذا در قسمت صنایع لفظی نگاهی گذرا خواهیم داشت هر چند که صنایع لفظی این دو شاعر گران‌قدر کم نیست و در این قسمت هم توانا هستند لکن از جوانمردی به دور است که این تصویرگران بزرگ را در میان چند جناس و امثال آن جستجو کرد:

تناسب

خاقانی:

عشق ز اول بیدق سودا فروکردن خوش　　شه **رخ** غم در پی آن بر نتابد هر دلی

(دیوان، ص ۶۸۴)

حافظ

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند　　عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

(غ۷۶)

خاقانی

رخش حسن ای جان شگرفی را به میدان　　گوی کن سرهای سربازان به چوگان در فکن

(دیوان، ص۶۴۹)

Archive of SID

www.SID.ir

حافظ

خنگ چوگانی چرخت رام شد در زیر زین　　شهسوارا چون به **میدان** آمدی **گوی** بزن
(غ۳۹۰)

جناس

خاقانی:

صبر هزیمت گرفت کز صف مژگان او　　غمزه کمان در کشید، فتنه کمین برگشاد
(دیوان،ص ۵۸۹)

حافظ:

زچشمت جان نشاید برد کز هرسو که　　کمین از گوشه‌ای کردست و تیر اندر کمان
(غ۱۲۰)

خاقانی:

ناز جنگ آمیزجانان برنتابد هر دلی　　ساز وصل و سوز هجران برنتابد هر دلی»
(دیوان،ص ۶۸۴)

حافظ:

بر خود چو شمع خنده زنان گریه می‌کنم　　تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من
(غ۴۰۰)

خاقانی:

دوست در روی ما چو سنگ انداخت اخ　　ما به شکرانه شکر اندازیم م»
(دیوان،ص ۶۴۳)

حافظ:

گر ببینم خم ابروی چو محرابش را　　سجده شکر کنم و از پی شکرانه روم
(غ۳۵۲)

موسیقی بیرونی

با تأمل در غزلیات خاقانی می‌توان این طور اظهار نظر کرد که خاقانی بیشتر غزلیاتش را در بحرهای «رمل، مضارع، مجتث و هزج» سروده است، اوزانی که در باب نقد وزن از آنها به عنوان

Archive of SID

www.SID.ir

«اوزان شفاف و زلال» یاد شده که قطعا یکی از عوامل جذابیت و از مسایل مهم در شعر و موسیقی شعر است.

در غزلیات خواجه حافظ که در مجموعه خوش آهنگ‌ترین اوزان عروض فارسی است چه در مواردی که به استقبال او رفته و چه موارد هم‌وزن بیشترین درصد وزن اشعارش را همین چهار وزن تشکیل می‌دهند. با کمی تأمل در ابیات متوجه خواهیم شد که درصد بحر مضارع نسبت به بقیه بیشتر می‌باشد و بعد از آن بحر رمل میزان بیشتری را شامل می‌شود و در آخر نیز بحر مجتث و هزج که نسبت به بقیه درصد کمتری دارد. خاقانی از اوزانی چون منسرح و خفیف نیز استفاده کرده اما چون این اوزان بیشتر مناسب قصیده است تا غزل، به همین خاطر در دیوان حافظ کمتر به آنها برخورد می‌کنیم.

بحر منسرح

خاقانی:

صد یک حسن تو نوبهار ندارد طاقت جور تو روزگار ندارد

(دیوان، ص ۵۷۷)

حافظ:

روشنی طلعت تو ماه ندارد پیش تو گل رونق کیاه ندارد

(غ۱۲۷)

بحر مجتث

خاقانی:

خرد خریطه کش خاطر و بیان منست سخن جنیبه بر خامه و بیان من است

(دیوان ص)

حافظ:

منم که گوشه میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست

(غ۵۳)

سه وزن «رمل، مضارع، هزج» که در دیوان هر دو شاعر بیشترین آمار را به خود اختصاص داده‌اند، به لحاظ تعادل بین هجاهای کوتاه و بلند، موزون‌ترین اوزان هستند، حالت ضربی ندارند

Archive of SID

www.SID.ir

و به طبیعت مکالمه‌ای آرام نزدیک‌اند و لذا برای سخنان عاشقانه بسیار مناسب‌اند، لحنشان مانند لحن سخن گفتن عادی است و احیانا صدایی بم و حزین و زمزمه‌گونه را می‌طلبد:

بحر مضارع

خاقانی:

با او دلم با مهر و محبت نشانه بود سیمرغ وصل را دل و جان آشیانه بود

(دیوان، ص ۶۱۶)

حافظ:

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود

(غ۲۱۴)

بحر رمل

خاقانی:

ای تماشاگه جان بر طرف لاله ستان تو مطلع خورشید زیر زلف مه جولان تو

(دیوان، ص ۶۵۸)

حافظ:

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو زینت تاج رنگین از گوهر والای تو

(غ۴۱۰)

بحر هزج

خاقانی:

عشق تو قضای آسمانیست وصل تو بقای جاودانی است

(دیوان، ص ۵۶۶)

حافظ:

عشق تو نهال حیرت آمد وصل تو کمال حیرت آمد

(غ۱۶۸)

موسیقی کناری

یکی از برتری‌های شعر فارسی بر عربی، داشتن ردیف است. به طور قطع می‌توان گفت که حدود هشتاد درصد غزلیات خوب فارسی دارای ردیف هستند و اگر غزلی بدون ردیف زیبایی

Archive of SID

www.SID.ir

و لطفی داشته باشد کاملا جنبه استثنایی دارد. ردیف‌های اولیه شعر فارسی که بیشتر از زبان روزمره مردم نشأت گرفته شکلی ساده دارد مثل افعال ساده ربطی از نوع ردیف‌های رودکی ولی به تدریج هر چه شعر و زبان تکامل یافته، ردیف به عنصری پیچیده‌تر و ترکیبی‌تر تبدیل گشته، چنان‌که ردیف در غزل خاقانی و حافظ از تنوع و گستردگی چشمگیری برخوردار است که نشان دهنده بعدی دیگر از خلاقیت آنها در فنون ادب است.

با بررسی در هر صد غزل از غزلیات خاقانی تنها ده مورد از آنها نامردّف هستند. در اشعار حافظ نیز از صد غزل نود و شش مورد آنها مردّف و غالبا دو سه هجایی می‌باشند.

بیشتر ردیف‌ها در غزلیات خاقانی از نوع فعلی می‌باشند و به همین مناسبت تعیین‌کننده کانون فکری و عاطفی حاکم بر کل غزل است.

صرف نظر از ردیف‌های ساده و مرکب فعلی، ردیف‌های عبارتی در غزل خاقانی مثل قصاید او ویژگی ممتاز سبک شاعر و حاکی از احاطه او بر فنون مختلف سخنوری است.

ردیف‌هایی مثل: چنان آمد که من خواهم، چه خواست گویی، چه خوش است، باده بیار، نپندارم که دارد کس و... که حاکی از قدرت کم‌نظیر او بر رموز و دقایق دستور زبان و عوامل زیباشناختی است و در نقد انواع ردیف این نوع ردیف باعث غنای موسیقی کناری می‌شود.

حافظ نیز آن‌چنان تحت تأثیر افسون ردیف قرار گرفته که ۶۴٪ غزلیاتش را به زیور ردیف آراسته است و از این تعداد تنها ۱۵٪ ردیف‌های اسمی، وصفی و قیدی و باقی همگی ردیف‌های فعلی هستند.

حافظ غزل‌های زیادی به وزن و قافیه غزل‌های خاقانی سروده که تعداد آنها فرض توارد را بعید می‌کند. اینک نمونه‌هایی از آن نقل می‌شود:

خاقانی:

ای ترک دلستان ز شبستان کیستی خوش دلبری ندارم جانان کیستی

(دیوان، ص۶۶۶)

حافظ:

یارب این شمع شب افروز ز کاشانه کیست جان ما سوخت بپرسید که جانانه کیست

(غ۶۸)

Archive of SID

www.SID.ir

خاقانی:

مه نجویم مه مرا روی تو بست　　گل نبویم گل مرا روی تو بست

(دیوان، ص۶۲۲)

حافظ:

گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس　　زین چمن سایه این سرو روان ما را بس

(غ۲۶۲)

خاقانی:

سرهای سرانداز در پای تو اولی تر　　در سینه جانبازان سودای تو اولی تر

(دیوان، ص۶۲۱)

حافظ:

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی　　وین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی

(غ۴۵۷)

همسانی در ردیف و قافیه

خاقانی:

چه کرده‌ام به جای تو که نیستم سزای تو　　نه از هوای دلبران بری شدم برای تو

(دیوان، ص۶۵۷)

حافظ:

تاب بنفشه می‌دهد طره مشک سای تو　　پرده غنچه می‌درد خنده دلگشای تو

(غ۴۳۰)

نتیجه

مسأله تأثیر و نفوذ آثار ادبی در افکار و آثار نویسندگان و شاعران بعدی یکی از مسائل مهم در حوزه امر بینامتنی به شمار می‌آید. هنر و اثری ارزش و اهمیت خواهد داشت که بتواند در آثار اخلاف و متأخران نفوذ کند و رد پایی از خود به جای بگذارد. با در دست داشتن عناصر بینامتنی استخراج شده از دیوان حافظ و خاقانی به این نتیجه می‌رسیم که حتما حافظ از خاقانی متأثر بوده و به دیوان اشعار او نظر داشته، کاربرد الفاظ و ترکیبات متشابه، مضامین و مفاهیم یکسان و ترکیبات و اصطلاحات عرفانی مشترک همگی دلیل خوبی بر سرشت بینامتنی اشعار

Archive of SID

www.SID.ir

حافظ می‌باشند. اما همین موارد مشابه و همسان را بر شاعری بنا به ذوق و قریحه هنری خود به گونه‌ای خاص به کار می‌برد. این دو شاعر بزرگ که یکی پهلوان میدان سخن و دیگری رند آن، تفاوت‌های بسیاری دارند که می‌توان به یکی از این تفاوت‌ها اشاره کرد: خاقانی اگر چه در ابهام بخشی و پیچیده کردن کلام تلاش فراوان کرده است و با به کار بردن جناس بر آن بوده که کلام خود را آهنگین کند ولی توفیق چندانی نیافته است؛ هر چه تلاش می‌کند توفیق او کمتر و خشونت و سرسختی آن افزون‌تر اما حافظ از آنجا که خداداد به راز صداها و آهنگ‌ها و کلمه‌ها پی برده بود، کلامش آهنگین و لطیف شده است و هنگامی که برای هر مضمون آهنگی خاص بر می‌گزیند هنرمندی او هویدا می‌شود؛ مثلا غزل‌های مرثیه‌ای او از نظر آهنگ با غزل‌های شاد او بسیار متفاوت است، سرانجام گفتنی است که سخن در سنجش این دو سخنور می‌توند بسیار بیش از این‌ها باشد ولی همین مایه برای بحث و نتیجه‌گیری کافی است.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع و مآخذ

۱ ـ آشوری، داریوش. **عرفان و رندی در شعر حافظ**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶.

۲ ـ آلن، گراهام. **بینامتنیت**. ترجمه پیام یزدان‌جو. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.

۳ ـ حافظ، شمس‌الدین‌محمد. **دیوان**. تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی. تهران: نشر اساطیر،۱۳۸۷ .

۴ـ خاقانی، افضل‌الدین. **دیوان**. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: انتشارات زوار،۱۳۷۳.

۵ـ خرمشاهی، بهاءالدین. **حافظ‌نامه**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگ، ۱۳۸۷.

۶ـ داد، سیما. **فرهنگ اصطلاحات ادبی**. تهران: نشر مروارید، ۱۳۷۸ .

۷ـ دشتی، علی. **نقشیاز حافظ**. تهران: نشر توس، ۱۳۸۶.

۸ـ ـــــ ، ـــــ . **شاعری دیرآشنا**. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴ .

۹ـ ریپکا، یان. **ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان**. ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۴.

۱۰ـ زرین‌کوب، عبدالحسین. **با کاروان حله**. تهران: نشر علمی، ۱۳۷۳ .

۱۱ـ سجادی، ضیاءالدین. **شاعر صبح**. تهران: نشر سخن، ۱۳۸۸.

۱۲ـ شایگان‌فر، حمیدرضا. **نقد ادبی**. تهران: نشر دستان، ۱۳۸۴.

۱۳ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا. **موسیقی شعر**. تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۱.

۱۴ـ شمیسا، سیروس. **سیر غزل در شعر فارسی**. تهران: نشر فردوس، ۱۳۷۰.

۱۵ـ علوی مقدم، مهیار. **نظریه‌های نقد ادبی معاصر**. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷.

۱۶ـ عوفی، محمد. **الباب الالباب**. تهران: ابن سینا،۱۳۳۵.

۱۷ـ فرشیدورد، خسرو. **درباره ادبیات و نقد ادبی**. تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۷۳ .

۱۸ـ فروزانفر، بدیع‌الزمان. **سخن و سخنوران**. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰.

۱۹ـ کزازی، میرجلال‌الدین. **زیباشناسی سخن پارسی**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳ .

۲۰ـ ـــــ ، ـــــــــــ . **رخسار صبح**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸ .

۲۱ـ مرتضوی، منوچهر. **مکتب حافظ**. تهران: نشر توس، ۱۳۶۵.

۲۲ـ معدن کن، معصومه. **بزم دیرینه عروس**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ .

۲۳ـ وبستر، راجر. **در آمدی بر پژوهش نظریه ادبی**. ترجمه مجتبی ویسی. تهران: نشر سپیده، ۱۳۸۰ .

۲۴ ـ یاحقی، محمدجعفر. **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادب فارسی**. تهران: نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸.

Archive of SID

www.SID.ir